



Comparative analysis of ideal human coordinates in Jalaluddin Balkhi and Arana Kastanieda's mysticism

Mohammad Esmaeil Abdollahi

Faculty of Governance, University of Tehran, Tehran, Iran. m.e.abdollahi@ut.ac.ir



Use your device to scan and read the article online

Citation Mohammad Esmaeil Abdollahi. [Comparative analysis of ideal human coordinates in Jalaluddin Balkhi and Arana Kastanieda's mysticism (Persian)]. *QABASAT (A Quarterly Journal on Philosophy of Religion and New Theology)*. 2025; 30 (116): 121-143

 10.22034/QABASAT.2025.728731

Received: 20 September 2024 , Accepted: 02 July 2025

Abstract

Ideal human being is the most important anthropological teaching that has been the focus of opinions and thoughts of different religions and schools. In Islam, the great mystic of the 6th lunar century, Jalaluddin Muhammad Balkhi, known as Maulvi, considers the ideal human being to have characteristics that were extended in later periods among many spiritual movements. Molavi considers the ideal man to be a rare alchemy that mediates truth and creation; He is the embodiment of complete truth, has a wide heart, is generous, thinks about the future, has the capacity to accept hidden secrets, love the truth, the shadow of Yazdan, the secret of secrets and is free from worldly ties. At the same time, Arana Castaneda, known as Castanda, as one of the elements of spirituality discourse in the world, with mixed attitudes of different religions, an ideal man, possessing characteristics such as: anti-rationalism, belligerence and the use of psychoactive substances and Considering everything as unimportant, he knows that the result is a human being without worshipping the commands of God and His Messengers; Castaneda's ideal man is a nature-oriented person with red-skinned characteristics, whose most important features are autocracy, union with the spirit of the world, absurdity, etc., but Molavi's ideal man is a person who has a royal color, a mediator of grace. He considers reason important, he is right-oriented, he loves the supreme truth.

Keywords: ideal man; Irfan Molavi; Irfan Castaneda; emerging spirituality; Ideal human coordinates.





تحلیل مقایسه‌ای مختصات انسان آرمانی در عرفان جلال‌الدین بلخی و آراناکاستانیدا

محمد اسماعیل عبداللہی

استادیار گروه حکمرانی فرهنگی اجتماعی، دانشکده حکمرانی، دانشگاه تهران، ایران. m.e.abdollahi@ut.ac.ir



Citation Mohammad Esmail Abdollahi. [Comparative analysis of ideal human coordinates in Jalaluddin Balkhi and Arana Kastanieda's mysticism (Persian)]. *QABASAT (A Quarterly Journal on Philosophy of Religion and New Theology)*. 2025; 30 (116): 121-143

10.22034/QABASAT.2025.728731

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۳۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۱۱

چکیده

انسان آرمانی مهم‌ترین آموزه انسان‌شناسانه‌ای است که محور آرا و اندیشه‌های ادیان و مکاتب مختلف قرار گرفته است. در اسلام عارف بزرگ قرن ششم قمری، جلال‌الدین محمد بلخی معروف به مولوی، انسان آرمانی را دارای ویژگی‌هایی می‌داند که در دوره‌های بعد در میان بسیاری از جریان‌های معنوی امتداد یافت. مولوی انسان آرمانی را کیمیای کیمیایی می‌داند که واسطه حق و خلق و مظهر تام حق، دارای قلب وسیع، سخاوت‌مند، عاقبت‌اندیش، برخوردار از ظرفیت پذیرش اسرار نهران، عشق به حق، سایه یزدان، محرم اسرار و فارغ از تعلقات دنیوی است. این در حالی است که آراناکاستانیدا معروف به کاستاندا به عنوان یکی از عناصر گفتمان‌ساز معنویت در جهان، با نگرش‌های آمیزه‌ای از ادیان مختلف، انسان آرمانی را برخوردار از ویژگی‌هایی چون عقل‌ستیزی، جنگجویی و استفاده از مواد روان‌گردان و بی‌اهمیت دانستن همه چیز می‌داند که نتیجه آن انسانی بدون تعبد از فرامین خدا و رسولان الهی است؛ انسان آرمانی کاستاندا انسانی طبیعت‌گرا و دارای مشخصه‌های سرخ‌پوستی است که خودکامگی، اتحاد با روح جهان، پوچ‌انگاری و... از مهم‌ترین شاخصه‌های اوست؛ اما انسان آرمانی مولوی انسانی است که صبغه ملکوتی دارد، واسطه فیض است، عقل را مهم می‌شمرد، حق‌مدار است و به حق تعالی عشق می‌ورزد. واژگان کلیدی: انسان آرمانی، عرفان مولوی، عرفان کاستاندا، معنویت نوظهور، مختصات انسان آرمانی.

قیسات

سال سی ام
شماره صدوشانزده / تابستان ۱۴۰۴



مقدمه

مفهوم «انسان آرمانی» یکی از موضوعات مهم و بنیادین در فلسفه، عرفان و ادبیات بشری است که به چگونگی دستیابی به کمال و سعادت روحانی و جسمانی می‌پردازد. در طول تاریخ، متفکران و عارفان مختلف دیدگاه‌های متنوعی درباره انسان آرمانی ارائه داده‌اند که این دیدگاه‌ها بازتابی از باورها، فرهنگ‌ها و بسترهای اجتماعی و مذهبی آنهاست. دو نمونه برجسته از این دیدگاه‌ها را می‌توان در آثار مولوی جلال‌الدین بلخی، عارف بزرگ اسلامی و کارلوس کاستاندا، مردم‌شناس و عارف معاصر آمریکایی، مشاهده کرد.

مولوی که یکی از ستون‌های عرفان اسلامی محسوب می‌شود، با استفاده از تعالیم اسلامی و تجارب عرفانی شخصی خود، مدلی از انسان آرمانی را مطرح می‌کند که بر پایه عشق الهی، فناء فی‌الله و اتحاد کامل با ذات الهی استوار است. انسان آرمانی مولوی با عبور از محدودیت‌های نفسانی و دنیوی، به مقام وصال الهی می‌رسد و در این مسیر از تعالیم شریعت و طریقت بهره می‌برد. در مقابل کارلوس کاستاندا که عرفان ساحری را به دنیا معرفی کرد، دیدگاهی متفاوت از انسان آرمانی را ترسیم می‌کند که بر اساس مفاهیم و تجارب خاص فرهنگی و جغرافیایی بومیان آمریکای لاتین شکل گرفته است. کاستاندا با الهام از تعالیم دون خوان، مربی معنوی خود، مدلی از انسان آرمانی را ارائه می‌دهد که از طریق سیر و سلوک ساحری و به‌کارگیری روش‌های خاص جادوگری به کمال می‌رسد.

این پژوهش به منظور پاسخ به چند سؤال اساسی شکل گرفت: ۱. مفهوم «انسان آرمانی» در عرفان مولوی و عرفان کاستاندا چگونه تعریف می‌شود و چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با یکدیگر دارند؟ ۲. چگونه مولوی و کاستاندا مسیرهای تکامل روحانی و عرفانی را برای رسیدن به «انسان آرمانی» ترسیم کرده‌اند؟ ۳. چه تأثیراتی از بسترهای فرهنگی، اجتماعی و مذهبی دوران مولوی و کاستاندا بر تعریف و تبیین «انسان آرمانی» در آثار آنها مشاهده می‌شود؟

فرضیه‌های تحقیق عبارتند از: تعاریف «انسان آرمانی» از نظر مولوی و کاستاندا بازتاب‌دهنده تفاوت‌های بنیادین در بسترهای فرهنگی و دینی آنهاست؛ به گونه‌ای که هر یک از این دو دیدگاه بر اساس جهان‌بینی‌های متفاوت، تأکیدات و ارزش‌های خاص خود

را در تعریف این مفهوم دارند. مسیرهای تکامل روحانی و عرفانی در آثار مولوی بر تعالیم شریعت اسلامی و عرفان سنتی ایران استوار است؛ (عبداللہی، ۱۴۰۳) در حالی که کاستاندا بیشتر بر روش‌های ساحری و مفاهیم برآمده از فرهنگ بومیان آمریکای لاتین تأکید دارد. بسترهای فرهنگی، اجتماعی و مذهبی دوران مولوی و کاستاندا نقش بسزایی در شکل‌گیری نگرش‌ها و تفسیرهای آنها از «انسان آرمانی» داشته و این تأثیرات به وضوح در آثار و تعالیم ایشان منعکس شده است.

ادبیات نظری تحقیق

مفهوم «انسان کامل» یا «انسان آرمانی» از دیرباز در ادبیات فلسفی و عرفانی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. این مفهوم به روشن‌ترین حالت‌های کمال روحانی و معنوی در افراد اشاره دارد و در مکاتب مختلف فلسفی و عرفانی، تعابیر و تفسیرهای متفاوتی را به خود دیده است.

مولوی جلال‌الدین بلخی، شاعر و عارف بزرگ اسلامی، در آثار خود به‌ویژه در مثنوی معنوی و دیوان شمس‌الگویبی از انسان آرمانی را معرفی می‌کند که آرزومند رسیدن به کمال مطلق و اتحاد با خداست. مولوی با تأکید بر عشق الهی و فنا فی الله، جایگاه والایی برای انسان قایل می‌شود که از طریق سیر و سلوک عرفانی و پیروی از تعالیم شریعت به این مقام می‌رسد. در عرفان مولوی انسان آرمانی کسی است که از تمامی استعدادهای بالقوه خود بهره‌برداری کرده و به مقام قرب الهی دست یافته است (پورجوادی، ۱۳۸۰).

درمقابل کارلوس کاستاندا با معرفی عرفان ساحری و تجاربتش نزد دون خوان مدلی متفاوت از انسان آرمانی را ترسیم می‌کند. در این عرفان، انسان آرمانی از طریق تمرین‌های خاص ساحری و استفاده از گیاهان توه‌م‌زا به شرایطی می‌رسد که بتواند به کمال روحانی دست یابد. کاستاندا به دنبال شناخت و فراموش کردن خود دنیایی و پیوند با نیروهای غیردنیوی بود (واکمن، ۱۹۹۸).

روش‌شناسی پژوهش

برای انجام این پژوهش از روش تحقیق کیفی استفاده شده است. در این راستا تکنیک‌های تحلیل محتوای کیفی و مقایسه تطبیقی به کار گرفته شده‌اند. داده‌های مورد نیاز از طریق مطالعه متون اصلی و فرعی مربوط به عرفان مولوی و کاستاندا به دست آمده و سپس مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند. مراحل انجام پژوهش بر اساس محورهای زیر است:

۱. گردآوری داده‌ها: الف) مطالعه آثار مولوی شامل مثنوی معنوی و دیوان شمس؛ ب) بررسی آثار کاستاندا شامل آموزش‌های دون خوان و سایر نوشته‌های مرتبط؛ ج) مطالعه منابع ثانویه مانند مقالات علمی و کتاب‌های تحلیلی در خصوص هر دو شخصیت.

۲. تحلیل داده‌ها: الف) تحلیل محتوای توصیفی و تفسیری آثار مولوی و کاستاندا؛ ب) بررسی مفاهیم کلیدی مرتبط با انسان آرمانی در هر دو عرفان؛ ج) مقایسه تطبیقی مفاهیم به دست آمده و تبیین نقاط اشتراک و افتراق.

پیشینه موضوع

پورجوادی (۱۳۸۰) در کتاب عرفان و هنر در مثنوی مولوی به بررسی انسان آرمانی در آثار مولوی پرداخته و عشق الهی و سیر و سلوک را به عنوان محورهای اصلی عرفان مولوی معرفی کرده است. این اثر به تبیین نحوه دست‌یابی به مقام انسان آرمانی از دیدگاه مولوی می‌پردازد. در کتاب یادداشت‌های دون خوان از واکمن (۱۹۹۸)، تجارب و تعالیم کاستاندا و دون خوان بررسی شده است. واکمن به شیوه‌های مختلف سیر و سلوک ساحری و تأثیرات آن بر دست‌یابی به کمال روحانی پرداخته و تناقض‌ها و چالش‌های چنین سیری را توضیح داده است. (عبداللهی، ۱۴۰۳)

در این مقاله تلاش می‌شود با تحلیل و مقایسه تطبیقی دیدگاه‌های مولوی و کاستاندا در مورد «انسان آرمانی» جوانب مختلف این مفهوم را در دو بستر فرهنگی و دینی متفاوت روشن کنیم و نقش مهم زمینه‌های اجتماعی و فلسفی در شکل‌گیری این دیدگاه‌ها را بررسی کنیم. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش مقایسه تطبیقی، نوآوری‌های زیر را نسبت

به پیشینه تحقیق ارائه می‌دهد: (۱) ترکیب دو دیدگاه متفاوت: به طور همزمان بررسی دیدگاه‌های مولوی و کاستاندا که قبلاً به شکل جداگانه مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. (۲) تحلیل تطبیقی عمیق: به کمک تحلیل مفاهیم کلیدی، تفاوت‌ها و شباهت‌های بنیادی در مسیرهای دست‌یابی به انسان آرمانی در دو سیستم عرفانی مختلف روشن شده است. (۳) تأثیر بسترهای فرهنگی و اجتماعی: این مطالعه به شکل جامع تأثیر بسترهای فرهنگی و اجتماعی دوران مولوی و کاستاندا را در تبیین مفهوم انسان آرمانی بررسی می‌کند که نوآوری و افزونه‌ای بر پژوهش‌های پیشین است. یکی از نوآوری‌های برجسته این پژوهش، ایجاد پل ارتباطی بین عرفان کلاسیک اسلامی و عرفان معاصر آمریکای لاتینی است. این تعامل بین دو دوره زمانی و فرهنگی متفاوت، دید جدیدی از تکامل و تطور مفاهیم عرفانی به پژوهشگران ارائه می‌دهد. با این نوآوری‌ها و ابتکارات، مقاله حاضر توانسته است به شکل بارزی به توسعه دانش موجود در زمینه مطالعات عرفانی و انسانی کمک کرده، بسترهای جدیدی برای پژوهش‌های آتی فراهم آورد.

انسان آرمانی کاستاندا

در عرفان کاستاندا انسان آرمانی فردی است که با مجموعه‌ای از ویژگی‌های مشخص و به دنبال دست‌یافتن به مراتب بالای آگاهی و معرفت است. این فرد باید از چالش‌ها و موانع مسیر بدون سست شدن عبور کند و همواره به هدف نهایی یعنی رسیدن به معرفت شهودی پایبند باشد. در ادامه به تشریح تفصیلی این ویژگی‌ها و نقش آنها در ساختن انسان آرمانی کاستاندا می‌پردازیم:

۱. به‌کارگیری حقه و نیرنگ: سالکی که در ابتدای راه دست‌یابی به معرفت شهودی است، ممکن است در مواجهه با مشکلات و جاذبه‌های زندگی مادی سست شود یا از ادامه مسیر باز ایستد. ناگوال، معلم یا رهبر معنوی برای حفظ سالک در مسیر، گاهی اوقات از نیرنگ و حقه استفاده می‌کند. این نیرنگ‌ها گاه شامل وعده‌هایی جذاب می‌شود که سالک را به ادامه مسیر ترغیب می‌کند. هرچند سالک بعدها متوجه می‌شود که گول خورده است، اما این تجربیات به او کمک می‌کند همچنان در مسیر باقی بماند و مقاومت خود را افزایش دهد (Castaneda, 1998).

تحلیل مقایسه‌ای مختصات انسان آرمانی در عرفان جلال‌الدین بلخی و آراناکاستانیدا

۲. مرگ: در عرفان کاستاندا مرگ جایگاهی بسیار مهم دارد. دون خوان، معلم کاستاندا، مرگ را به پیچ و تاب، ابری درخشان و حتی به خود شخص تشبیه می‌کند. او باور دارد که مرگ همواره در کنار هر فرد، به فاصله یک بازو از شانه چپش قرار دارد و مرگ هرگاه آن شانه را لمس کند، فرد می‌میرد. این تفکر مرگ، انسان را از وابستگی‌های دنیوی رها می‌کند و او را تنها به شور زندگی و تجربیات آن علاقه‌مند می‌گرداند (Castaneda, 2002).
۳. ادراک غیر معمول: ادراک غیر معمول به توانایی دیدن و درک جهان به شکلی فراتر از حالت عادی اشاره دارد. سالک با رؤیابینی و تغییر حالت‌های آگاهی، به این ادراک دست می‌یابد و می‌تواند ورای ظاهر مادی جهان، انرژی‌ها و نیروهای بنیادی آن را مشاهده و درک کند (Castaneda, 1993).
۴. تسلیم‌نشدگی: سالک باید توانایی مقابله با تمامی چالش‌ها و سختی‌های سلوک را داشته باشد و با پایداری و استقامت در مسیر خود باقی بماند. او از تسلیم شدن در برابر مشکلات و جاذبه‌های دنیوی پرهیز می‌کند و همواره هدف نهایی خود را در ذهن دارد (Castaneda, 1998).
۵. اتحاد با طبیعت: در عرفان کاستاندا اتحاد با طبیعت و هماهنگی با نیروهای طبیعی از اوصاف مهم سالک است. او به طبیعت احترام می‌گذارد و از نیروها و انرژی‌های آن برای رشد و پیشرفت خود استفاده می‌کند. این اتحاد به سالک کمک می‌کند تا به تعادل و هماهنگی درونی دست یابد (Castaneda, 1998).
۶. کنترل بر ذهن و احساسات: سالک باید بتواند ذهن و احساسات خود را به خوبی کنترل کند تا توسط آنها منحرف نشود. او با تمرین‌های مشخص به این توانایی دست می‌یابد و قادر می‌شود با آرامشی درونی به مسیر خود ادامه دهد (Castaneda, 2002).
۷. زندگی در لحظه: زندگی در لحظه و تمرکز بر اکنون از دیگر ویژگی‌های انسان آرمانی در عرفان کاستانداست. سالک با زندگی در لحظه، از انرژی‌های جاری بهره‌مند می‌شود و از دغدغه‌های گذشته و آینده رها می‌گردد (Castaneda, 1993).

۸. رؤیابینی: رؤیابینی یکی از شاخصه‌های اصلی انسان آرمانی کاستانداست. سالک از طریق رؤیایها به واقعیت‌ها و معرفت‌های فراتر از جهان مادی دست می‌یابد و با تمرین رؤیابینی می‌تواند بینش‌های عمیقی در زمینه‌های مختلف زندگی خود کسب کند (Castaneda, 1998).
۹. مهارت‌های شمنی: سالک باید مهارت‌های شمنی را یاد گرفته، از آنها برای ارتباط با جهان‌های دیگر و انرژی‌های هستی استفاده کند. این مهارت‌ها شامل استفاده از گیاهان دارویی، تسلط بر تغییر حالت‌های آگاهی و ارتباط با ارواح و نیروهای طبیعی است (Castaneda, 2002).
۱۰. آگاهی بدن: سالک باید آگاهی کامل از بدن خود داشته باشد و بتواند از انرژی‌های آن بهره‌برداری کند. این آگاهی به او کمک می‌کند به ظرفیت‌های پنهان خود دست یابد و از آنها برای پیشرفت در مسیر سلوک استفاده کند (Ibid).
۱۱. اصالت ناگوال: اصطلاح ناگوال در انسان‌شناسی به معنای شمن یا جادوگر به کار می‌رود؛ یعنی فردی که می‌تواند به شکل یک حیوان تغییر شکل دهد یا به طور مجازی از طریق آداب جادویی یا شمنیزم و مواد روان‌گردان، به شکلی دیگر تغییر شکل دهد (Castaneda, 1968). در ادبیات عرفانی کاستاندا مرشد یا «ناگوال» نقش بسیار مؤثری دارد. سالک نمی‌تواند بدون این راهنما به موفقیت دست یابد و این امر از توان شاگرد بیرون است؛ زیرا تنها کسی می‌تواند ناگوال را شناسایی کند که دارای ساختار انرژی مشابه باشد (کاستاندا، ۱۳۷۷). دون خوان اشاره دارد که صاحبان بصیرت در عهد جدید طبقه‌بندی خود را با سرچشمه اولیه نیرو یعنی یگانه فرمان‌روای جهان هستی آغاز می‌کنند و آن را «خودکامه» نامیده‌اند. بقیه مستبدان در مرتبه‌ای پایین‌تر به عنوان «خرده‌خودکامه» به حساب می‌آیند (کاستاندا، ۱۳۷۴).
۱۲. عقل‌ستیزی: در عرفان کاستاندا عقل نه تنها به عنوان فضل و کمال عارف معرفی نمی‌شود، بلکه مانعی برای دست‌یابی به حقیقت عرفانی است. سالک باید فعالیت‌های عقل را متوقف و به تعالیم استاد عمل کند. دون خوان تأکید می‌کند که

تحلیل مقایسه‌ای مختصات انسان آرمانی در عرفان جلال‌الدین بلخی و آراناکاستانیدا

- شمن‌ها اهل عمل‌اند نه روحانی. مردم آنها را نامعقول تلقی می‌کنند، زیرا می‌کوشند چیزهایی را شرح دهند که نمی‌توان توضیح داد (کاستاندا، ۱۳۷۸). سالک مبارز باید زندگی خود را با عمل کردن به دست آورد نه با تفکر درباره آن (کاستاندا، ۱۳۷۷).
۱۳. جنگجویی: سالک برای رسیدن به معرفت باید همچون یک جنگجو عمل کند. او باید با دشمنان مختلفی مانند ترس، وضوح ذهنی، اقتدار، کهولت و دیگر موانع روبه‌رو شود: الف) ترس: در اولین قدم، سالک باید دانسته‌های خود را فراموش کند و آماده یادگیری چیزهای جدید باشد. ب) وضوح ذهنی: پس از غلبه بر ترس، ذهن ممکن است به ظاهر دست‌یابی به معرفت را آسان جلوه دهد؛ اما سالک باید صبور و ثابت‌قدم باشد. ج) اقتدار (قدرت): تنها راه رسیدن به حقیقت، هدف‌گذاری معرفت است و سالک باید تمام توانایی خود را در این راه به کار گیرد. د) کهولت: کهولت دشمنی است که نهایتاً پیروز می‌شود؛ اما تلاش سالک باید رسیدن به معرفت پیش از این پیروزی باشد (کاستاندا، ۱۳۸۷).
۱۴. شکارچی‌گری: سالک باید همچون جنگجویی باشد که به نبرد دشمنان می‌رود. شگرد اصلی او الگوبرداری از شیوه‌های شکارچی‌گری است (کاستاندا، ۱۳۷۷).
۱۵. جنون اختیاری: جنون اختیاری روشی برای بی‌اهمیت دانستن همه چیز است. دون خوان این مفهوم را با بی‌اهمیتی به پرسش‌ها و رویکردها توضیح می‌دهد (کاستاندا، ۱۳۷۷).
۱۶. اتحاد با روح جهان: سالک به کمک رؤیابینی و کسب معرفت می‌تواند به قدرت‌های عظیم طبیعت دست یابد. به باور دون خوان انسان با فراگیری دیدن می‌تواند به هر آرزویی برسد یا هر چیز آرزو کند؛ در حالی که نیازی به جنگاوری یا جادوگری نیست (کاستاندا، ۱۳۸۲).
۱۷. انتخاب راه به کمک دل: سالک تنها به کمک دل خود می‌تواند راه حقیقت را پیدا کند. دون خوان می‌گوید انتخاب راه به کمک دل انسان را شاد و سرزنده نگه می‌دارد. بسیاری از اهل معرفت این مسیر را دنبال می‌کنند و این شادمانی برای آنها اولویت دارد (کاستاندا، ۱۳۸۲).

۱۸. بی‌اهمیت دانستن همه چیز: سالک در مسیر کسب معرفت باید همه چیز را بی‌اهمیت بداند. دون خوان بیان می‌کند که وقتی انسان دیدن را می‌آموزد، همه چیز برای او بی‌اهمیت می‌شود؛ زیرا نمی‌تواند درباره چیزهایی که می‌بیند، فکر کند (کاستاندا، ۱۳۸۲).

انسان آرمانی کارلوس کاستاندا ترکیبی از ویژگی‌های مختلف است که از فرهنگ‌های شمنی و معنویت‌های باستانی الهام گرفته شده است. او با توقف فعالیت‌های عقلانی، پذیرش ویژگی‌های جنگجویی و شکارچی‌گری، اتحاد با روح جهان و انتخاب مسیر به کمک دل، به درک عمیق‌تری از واقعیت و حقیقت معنوی دست می‌یابد. این انسان آرمانی نمادی از جست‌وجوی بی‌وقفه معرفت و حقیقت است که برای دست‌یابی به آن باید از تمام توانایی‌های خود بهره‌برد و همچون جنگجویی پایدار و ثابت‌قدم باشد.

انسان آرمانی در عرفان مولوی

مولوی جلال‌الدین محمد بلخی از برجسته‌ترین عرفای تاریخ ایران و اسلام، به انسان آرمانی جایگاهی بس والا و مقدس می‌دهد. او معتقد است انسان آرمانی همان انسان کاملی است که دارای صفات و خصوصیات منحصر به فردی است که این صفات بسیار نادر و کمیاب‌اند؛ به طوری که چنین انسانی به‌مانند «کیمیای کمیاب» در جامعه محسوب می‌شود. مولوی در مثنوی معنوی به تفصیل از این انسان آرمانی سخن گفته، او را واسطه‌ای بین حق و خلق معرفی می‌کند. مولوی درباره انسان آرمانی چنین سروده است:

آن یکی با شمع بر می‌گشت روز...

بوالفضولی گفت او را کای فلان

هین چه می‌جویی تو هر سو با چراغ...

گفت می‌جویم به هر سو آدمی

کاو بود حی از حیات آن دمی

می‌نیابم هیچ و حیران گشته‌ام...

(دفتر ۵، بیت ۲۸۸۷)

تحلیل مقایسه‌ای مختصات انسان آرمانی در عرفان جلال‌الدین بلخی و آراناکاستانیدا

انسان آرمانی از منظر مولوی دارای دو ساحت است: ساحت روحانی و ساحت مادی. این دو ساحت هر کدام مراتب و سیر صعود و نزول خود را دارند. به گفته وی، ساحت روحانی میل به عالم اعلی دارد و ساحت مادی که به عالم خاکی مربوط است، سیر نزولی دارد. به باور مولوی، خداوند متعال برای هدایت خلق و تکمیل نفوس بشری، انسان آرمانی را از عالم غیب وحدت به شهود کثرت در قالب بشری متجلی کرده است تا به مقتضای جنسیت جسمانی هدایت‌گر خلاق باشد. او حضرت محمد (ص) را نمونه اعلای انسان آرمانی و غایت آفرینش معرفی می‌کند:

زاده ثانی است احمد در جهان

صد قیامت بود او اندر عیان

(دفتر ۲، بیت ۹۷۴)

مقام خلافت و نیابت کلیه انسان آرمانی از حق در عرصه کائنات، جایی است که مولوی به عنوان بنیان مهم جایگاه انسان آرمانی از آن یاد می‌کند. وی انبیا و اولیای خدا را واسطه‌ای بین حق و خلق معرفی کرده، بر این باور است که دنیا هیچ‌گاه از وجود انسان آرمانی خالی نیست.

پس به هر دوری، ولیی قائم است

آزمایش تا قیامت دائم است

(دفتر ۲، بیت ۸۱۵)

به نظر مولوی، انسان آرمانی در نشای باطنی و قرآنی خود همچون نوری است در میان تاریکی‌ها و در نسبت ظاهری خود عالمی بی‌نام و نشان است که در مقایسه با روح او، وسعت هفت آسمان و زمین تنگ به نظر می‌رسد. مولوی غایت و هدف آفرینش را انسان آرمانی می‌داند و هر چیزی را باید از منظر او نگریست. در این راستا برخی از صفات و خصوصیات انسان آرمانی از دیدگاه مولوی مورد تحلیل قرار گرفته است. از نظر مولوی، انسان آرمانی در عین حال که در دنیای مادی حضور دارد، با نور الهی و تقوای خاصی مزین است. در ادامه به بررسی مهم‌ترین ویژگی‌های انسان آرمانی از دیدگاه مولوی همراه با شرح و بسط هر کدام می‌پردازیم:

۱. مزین بودن به نور الهی: مولوی می‌گوید که انسان آرمانی با نور الهی روشن شده و این نور به او امکان می‌دهد بر اسرار الهی و نهان دست یابد. این نور الهی نتیجه خلوص درون انسان آرمانی است.

مؤمن ار ينظر بنور الله نبود
چونکه تو ينظر به نارالله بُدی
غیب، مؤمن را برهنه چون نمود؟
نیکوی را وا ندیدی از بدی

(دفتر، بیت ۱۳۳۱-۱۳۳۲)

از نظر مولوی، انسان آرمانی باید محصور در نور الهی باشد و این نور الهی تنها زمانی به دست می‌آید که فرد درون خود را خالص کند و به تقوا و پارسایی پایبند باشد. ترس از خداوند و تقوا به طور مستقیم به آرامش و سکون دل منجر می‌شود که این آرامش یا سکون بستری است برای دریافت نور الهی.

۲. تقوا و ترس از خداوند: انسان آرمانی در نتیجه تقوای خاص و ترس از خداوند به سعادت و الا دست می‌یابد که او را از ترس از غیر خدا بی‌نیاز می‌کند. ترس از خداوند سبب ایمنی و آرامش دل می‌شود.

لاتخافوا هست نزل خایفان
هر که ترسد، مرورا ایمن کنند
آن که خوفش نیست چون گویی مترس؟
آن دل از جا رفته را دلشاد کرد
هست در خور از برای خایف، آن
مر، دل ترسنده را ساکن کنند
درس چه دهی؟ نیست او محتاج درس
خاطر ویرانش را آباد کرد

(دفتر، بیت ۱۴۲۹-۱۴۳۲)

تحلیل مقایسه‌ای مختصات انسان آرمانی در عرفان جلال‌الدین بلخی و آراناکاستانیدا

۳. سایه حضرت یزدان: مولوی انسان آرمانی را سایه‌ای از وجود حق می‌داند و معتقد است انسان آرمانی از خود وجودی ندارد و همه چیزش از حق است. سایه یزدان به معنای وابستگی کامل انسان آرمانی به حضرت حق است.

سایه یزدان چو باشد دایه‌اش
سایه یزدان بود بنده خدا
دامن او گیر زودتر بی‌گمان
کیف مد الظل نقش اولیاست
اندرین وادی مرو بی‌این دلیل
رو ز سایه آفتابی را بیاب
وارهاند از خیال و سایه‌اش
مرده این عالم و زنده خدا
تا رهی در دامن آخر زمان
کو دلیل نور خورشید خداست
لا احب الالفین کو چون خلیل
دامن شه شمس تبریزی بتاب

(دفتر، بیت ۴۲۲-۴۲۷)

۴. سکوت و خاموشی: انسان آرمانی دارای اسرار بسیاری است که آنان را نزد خود محفوظ می‌دارد. این سکوت نشان‌دهنده عمق و اهمیت این اسرار است و مولوی این صفت را از جمله ویژگی‌های مهم انسان آرمانی می‌داند.

بر لبش قفل است و در دل رازها
عارفان که جام حق نوشیده‌اند
هر که را اسرار کار آموختند
لب خموش و دل پر از آوازه‌ها

رازها دانسته و پوشیده‌اند

مهر کردند و دهانش دوختند

(دفتر ۵، بیت ۲۳۳۸-۲۳۴۰)

مولوی سایه حضرت یزدان را استعاره‌ای برای وابستگی کامل انسان به خداوند می‌داند. این وابستگی نشان‌دهنده این است که انسان آرمانی از خود هیچ ندارد و همه از جانب حق است. در کنار این، سکوت و خاموشی به عنوان یک ویژگی مهم دیگر مطرح می‌شود؛ سکوتی که نشان‌دهنده عمق اسراری است که انسان آرمانی حفظ می‌کند.

۵. صبر: مولوی صبر را کلیدی برای رفع مشکلات و درهای بسته می‌داند. انسان آرمانی با بهره‌مندی از این صفت می‌تواند به شادی و آرامش درونی دست یابد.

آن بزرگین گفت: ای اخوان خیر

از حشم، هر که به ما کردی گله

ما همی گفتیم کم نال از حرج

این کلید صبر را اکنون چه شد

ما نمی‌گفتیم کاندرا کش مکش

مانه نر بودیم اندر نصیح غیر

از بلا و فقر و خوف و زلزله

صبر کند کالصبر مفتاح الفرج

ای عجب منسوخ شد قانون چه شد

اندر آتش هم چون زر خندید خوش

(دفتر ۶، بیت ۳۸۹۲-۳۸۹۶)

۶. ستر عیوب: مولوی بر اهمیت ستر عیوب دیگران تأکید دارد و معتقد است انسان آرمانی با این صفت آغشته است. خداوند نیز اسرار او را حفظ می‌کند.

تحلیل مقایسه‌ای مختصات انسان آرمانی در عرفان جلال‌الدین بلخی و آراناکاستانیدا

ستر کن تا بر تو ستاری کنند

پس درین صندوق چون تو مانده‌اند

آنچه بر تو خواه آن باشد پسند

خویش را اندر بلا بنشانده‌اند

(دفتر ۶، بیت ۴۵۲۶-۴۵۲۸)

صبر به عنوان کلید رفع مشکلات و درهای بسته معرفی می‌شود و مولوی بر اهمیت آن بسیار تأکید دارد. انسان آرمانی با صبوری به آرامش دل دست می‌یابد و از این راه می‌تواند در برابر مشکلات مقاوم باشد. این صبر به ارتباط انسان آرمانی با خداوند پیوند می‌خورد و راه را برای ستر عیوب دیگران هموار می‌کند. مولوی انسان آرمانی را به عنوان موجودی که به ستر عیوب دیگران می‌پردازد، معرفی می‌کند که این خود یک صفت الهی است. (عبداللہی، ۱۴۰۴)

۷. جامعیت و شمول: مولوی انسان آرمانی را به مثابه یک امت مستقل می‌بیند و معتقد است او همچون آفتابی است که در ذره‌ای کوچک نهان شده ولی با طلوعش، همه جا را منور می‌کند.

صد هزارن مرد پنهان در یکی

ما رمیت اذ رمیتی، فتنه‌یی

آفتابی در یکی ذره نهان

ذره ذره گردد افلاک و زمین

صد کمان و تیر درج ناوکی

صد هزاران خرمن اندر حفته‌یی

ناگهان آن ذره بگشاید دهان

پیش آن خورشید، چون جست از کمین

(دفتر ۶، بیت ۴۵۷۸-۴۵۸۱)

۸. دیدن عاقبت و کاشتن نیک: مولوی معتقد است که انسان آرمانی نتیجه عملش را همیشه می بیند. او در این دنیا نیک می کارد تا در آخرت حصیل نیکو بردارد.

هر که پایان بین تر، او مسعودتر
زانکه داند کین جهان کاشتن
هیچ عقدی بهر عین خود نبود
هیچ نبود منکری گر بنگری
جدتر او کارد که افزون دید بر
هست بهر محشر و برداشتن
بلکه از بهر مقام ربح و سود
منکری اش بهر عین منکری

(دفتر ۴، بیت ۲۸۹۹-۲۹۹۱)

۹. احسان و بخشش: مولوی بر اهمیت احسان به دیگران تأکید می کند و می گوید انسان آرمانی با احسان به دیگران چند برابر برکت و خیر دریافت می کند.

جز زاهل شکر و اصحاب وفا
دولت رفته کجا قوت دهد
قرض ده زین دولت اندر اقضوا
اندکی زین شرب کن بهر خویش
جرعه بر خاک و فآن کس که ریخت
که مرا ایشان راست دولت در قفا
دولت آینده خاصیت دهد
تا که صد دولت بینی پیش رو
تا که حوض کوثری یابی به پیش
کی تواند صید دولت زو گریخت

(دفتر ۵، بیت ۱۰۰۰-۱۰۰۴)

تحلیل مقایسه‌ای مختصات انسان آرمانی در عرفان جلال‌الدین بلخی و آراناکاستانیدا

مولوی انسان آرمانی را همچون آفتابی می‌بیند که در ذره‌ای کوچک نهان است؛ اما با طلوعش جهانی را روشن می‌کند. این نشان‌دهنده جامعیت و شمول انسان آرمانی است که در عین حال به دیگران احسان می‌کند و برکت را به زندگی‌ها می‌آورد. عمل به احسان و بخشش سبب می‌شود انسان آرمانی بهره‌های بیشتری از خیر و برکت دریافت کند.

مولوی با این ویژگی‌ها یک انسان آرمانی را توصیف می‌کند که نه فقط از لحاظ معنوی و روحانی به تعالی رسیده است، بلکه در دنیای مادی نیز با صفات نیکو و اعمال خوب خود می‌تواند راهگشا و اثرگذار باشد. تزکیه نفس، تقوا، صبر، سکوت و احسان از جمله ویژگی‌هایی هستند که مولوی برای انسان آرمانی ضروری می‌داند و این صفات به انسان کمک می‌کنند تا به سوی کمال الهی گام بردارد. به این ترتیب مولوی نقشه راهی جامع برای کسانی که به دنبال کمال انسانی و الهی‌اند، ارائه می‌دهد.

تحلیل مقایسه‌ای انسان آرمانی در عرفان مولوی و کاستاندا

نقش انسان آرمانی و موقعیت او در عرفان مولوی و عرفان کاستاندا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا هر دوی این نظام‌های فلسفی در تلاش برای تعالی روحی و کمال انسانی‌اند. در ادامه به تحلیل این نقش و موقعیت در چارچوب شاخص‌های مختلف پرداخته خواهد شد. تحلیل مقایسه‌ای مد نظر در این مقاله شامل بررسی ابعاد فلسفی، روان‌شناختی و تجربی عرفان هر دو شخصیت است:

۱. منبع الهام و فلسفه وجودی: مولانا از منابع اسلامی و تصوف بهره می‌گیرد. فلسفه او درباره وجود بر مبنای توحید، عشق الهی و فناء فی الله است. مولانا ایمان دارد که انسان باید پوسته‌های مادی خود را کنار بگذارد تا به حقیقت الهی برسد. عشق در عرفان مولوی نقش محوری دارد و به عنوان واسطه‌ای برای وصول به حقیقت متعالی تلقی می‌شود (Arberry, 1961). کاستاندا اما آموزه‌های خود را از شمنیزم و تعلیمات دون خوان می‌گیرد. فلسفه او بر تجربه مستقیم و گسترش آگاهی از طریق تغییر وضعیت‌های ذهنی استوار است. کاستاندا بر این باور است که واقعیت‌های متعددی وجود دارند که می‌توان از طریق تکنیک‌های خاص به آنها دست یافت (Castaneda, 1998). در عرفان

مولوی، انسان آرمانی کسی است که از طریق عشق الهی و تسلیم به خواست خداوند به وحدت با ذات الهی دست می‌یابد. این انسان «انسان کامل» یا «انسان نورانی» خوانده می‌شود که توسط ویژگی‌هایی همچون تقوا، شجاعت، حقیقت‌جویی و محبت ویژه شناخته می‌شود. این انسان نه تنها در تصفیه و تزکیه نفس بلکه در تعامل با دیگران به عنوان چراغ راهنمایی عمل می‌کند (Chittick, 1983)؛ در حالی که در عرفان کاستاندا انسان آرمانی کسی است که توانسته به «تمامیت» دست یابد. این انسان «جنگجو» یا «شکارچی قدرت» نامیده می‌شود که تسلط کاملی بر ذهن و جسم خود دارد و قادر به درک واقعیت‌های موازی و حالت‌های متفاوت آگاهی است. وی بر اساس تجربیات شمنیسمی و قدرت‌های فراطبیعی که به دست می‌آورد، به چالش‌های طبیعت و سایر نیروهای نامرئی غلبه می‌کند (Castaneda, 1968).

۲. هدف و غایت نهایی: هدف نهایی عرفان مولوی رسیدن به وحدت با خداوند و رسیدن به عشق الهی است. این هدف از طریق ریاضت‌های بدنی و روحی، ذکر یا توجه به نیت‌های پاک محقق می‌شود. مولانا بر این باور است که انسان باید خود را از خواهش‌های نفسانی پاک کند تا بتواند به حقیقت الهی نزدیک شود (Chittick, 1983)؛ اما کاستاندا در پی دست‌یابی به «تمامیت» و کمال فردی است. این تمامیت به معنای دست‌یابی به قدرت‌های فراطبیعی و شناخت کامل از خود و جهان است. هدف نهایی در آموزه‌های دون خوان و کاستاندا رسیدن به «آگاهی فراگیر» و شکستن محدودیت‌های ذهنی و جسمی است (Castaneda, 1972). در عرفان مولوی هدف اصلی انسان آرمانی رسیدن به فناء فی الله (انجذاب کامل به خداوند) است. این انسان آرمانی به دنبال تحقق وحدت وجود و ملاقات با حضرت حق است و همه‌جانبه در عشق الهی غرق می‌شود. وی زندگی خود را به عنوان یک معشوق و عاشق بی‌شرط تجربه می‌کند (Arberry, 1961)؛ در حالی که انسان آرمانی در تعالیم کاستاندا به دنبال رسیدن به «آگاهی کامل» و «تمامیت» است. این کمال نه تنها شامل تسلط کامل بر ذهن و جسم بلکه شامل دست‌یابی به توانایی‌ها و قدرت‌های فراطبیعی می‌شود که به او امکان می‌دهد در دنیاها مختلف سفر کند و به

تحلیل مقایسه‌ای مختصات انسان آرمانی در عرفان جلال‌الدین بلخی و آراناکاستانیدا

بصیرت‌های جدیدی دست یابد. وی همچون جنگجویی بی پروا و با اراده‌ای قوی است که به سوی هدف نهایی خود پیش می‌رود (Castaneda, 1998).

۳. روش‌ها و ابزارها: روش‌های مولانا شامل ذکر، مراقبه، روزه و رقص سماع است. این روش‌ها با هدف پالایش روح و نزدیک شدن به خداوند انجام می‌شوند. مولانا به ویژه بر اهمیت رقص سماع تأکید دارد که می‌گوید می‌تواند فرد را به حالت‌های آگاهی بالاتری برساند و دل را از علایق دنیوی پاک کند (Schimmel, 1975). روش‌های کاستاندا شامل استفاده از گیاهان روان‌گردان، مدیتیشن شمنیسمی و تکنیک‌های تغییر وضعیت آگاهی است. این روش‌ها بیشتر بر تجربه‌های بصری و ذهنی تأکید دارند و به فرد کمک می‌کنند تا به حالت‌های آگاهی متعددی دست یابد (Castaneda, 1968). انسان آرمانی در عرفان مولوی را می‌توان کسی دانست که به وسیله ریاضت‌های روحی و بدنی و ابزارهایی چون ذکر، مراقبه و سماع به تجارب معنا و آرامش دست می‌یابد. این انسان در پی پالایش روح و نزدیک شدن به خداوند است و با تمرینات مستمر بر همانندسازی با خداوند و معنویت تمرکز دارد (Schimmel, 1975)؛ اما انسان آرمانی در عرفان کاستاندا از ابزارهایی مثل گیاهان روان‌گردان، تمرینات شمنیسمی و تکنیک‌های کنترل آگاهی بهره می‌برد. وی با تغییر مداوم وضعیت‌های ذهنی به واقعیت‌های موازی دست می‌یابد و از این طریق بر جهان خود و نیروهای فراتر از خود تسلط پیدا می‌کند. این انسان همچون جست‌وجوگری است که مسیرهای ناشناخته را کشف می‌کند (Castaneda, 1968).

۴. تجربه آگاهی و شناخت: مولانا به تجربه آگاهی به عنوان یک سفر درونی نگاه می‌کند. او معتقد است آگاهی برتر از طریق عشق الهی و تمرینات روحانی به دست می‌آید. دیدگاه او درباره آگاهی بیشتر به درک مستقیم از وحدانیت و حقیقت وجودی معطوف است. کاستاندا تجربه آگاهی را به عنوان یک فرایند ادامه‌دار و تحول‌یافته می‌بیند که از طریق تغییر وضعیت‌های ذهنی و روانی قابل دسترسی است. او با استفاده از مواد روان‌گردان و تکنیک‌های شمنیسمی به جست‌وجوی واقعیت‌های نهفته می‌پردازد که فراتر از درک معمولی است (Castaneda, 1998). تجربه آگاهی و

شناخت در عرفان مولوی به عنوان یک سفر درونی و معنوی است که انسان آرمانی آن را از طریق عشق و اتحاد با خداوند طی می‌کند. این انسان به حقیقت وحدانیت و رازهای الهی دست می‌یابد و اغلب در حالات عرفانی و جذبات روحانی قرار می‌گیرد (Lewis, 2000). در عرفان کاستاندا تجربه آگاهی و شناخت به عنوان کشف واقعیت‌های مختلف از طریق گذر از حالت‌های ذهنی متفاوت است. انسان آرمانی با استفاده از تکنیک‌های شمنیستی^۱ و مواد روان‌گردان به آگاهی ورای حدود معمول دست می‌یابد و به تدریج شناختی جامع از جهان و خود به بار می‌آورد. وی همچون کاوشگری است که به دنبال گسترش مرزهای آگاهی خود است (Castaneda, 1998).

۵. تأثیر بر پیروان: تعالیم مولانا تأثیرات وسیع‌تری بر جامعه داشته، به نوعی راهنمایی برای زندگی مردم است. اشعار و افکار مولانا به تأمین آرامش، محبت و همدلی در جامعه کمک می‌کند و نمادی از ارزش‌های اخلاقی و انسانی است. او تأکید زیادی بر عشق و محبت به دیگران دارد که می‌تواند روابط اجتماعی را تقویت کند (Lewis, 2000). تأثیر آموزه‌های کاستاندا بیشتر فردی است و به جست‌وجوی شخصی فرد در شناخت و دست‌یابی به آگاهی‌های جدید کمک می‌کند. کاستاندا پیروان خود را به تجربه‌های جدید و غیرمعمول دعوت می‌کند که این می‌تواند تأثیرات عمیقی بر روان و ذهن افراد داشته باشد؛ اما ممکن است همیشه با رفتارها و دیدگاه‌های جامعه سازگار نباشد (De Mille, 1980). انسان آرمانی مولوی به عنوان منبع الهام و راهنمای اخلاقی و معنوی برای دیگران عمل می‌کند. اشعار، حکایت‌ها و زندگی‌نامه مولانا الهام‌بخش بسیاری از مردم در سراسر جهان است و تأثیری عمیق بر تربیت و رشد اخلاقی و معنوی جامعه دارد. او در اصل به عنوان نماد عشق و محبت الهی شناخته می‌شود (Chittick, 1983). اما انسان آرمانی در عرفان کاستاندا به عنوان یک ماجراجو

۱. تکنیک‌های «شمنیستی» به آیین‌ها و روش‌های باستانی گفته می‌شود که توسط شمن‌ها، رهبران معنوی و درمانگران سنتی، برای دسترسی به حالات تغییر یافته آگاهی و برقرار کردن ارتباط با دنیای ارواح و نیروهای طبیعی به کار می‌رود. این روش‌ها شامل موسیقی، رقص، مراقبه، سفر روحانی و استفاده از گیاهان مقدس و مواد روان‌گردان است که هدفشان ایجاد تعادل روحی و کشف حقایق عمیق‌تر درونی و بیرونی است. شمن‌ها با ورود به این حالات خاص ذهنی، به بینش‌های معنوی، درمانگری و شناخت عمیق‌تری از جهان می‌رسند.

تحلیل مقایسه‌ای مختصات انسان آرمانی در عرفان جلال‌الدین بلخی و آراناکاستانیدا

و کاوشگر که به دنبال کشف ناشناخته‌ها و دست‌یابی به قدرت‌های فراطبیعی است، تأثیری متفاوت دارد. وی الهام‌بخش افرادی است که به دنبال تجارب جدید و گسترش آگاهی خود هستند؛ اما ممکن است با دیدگاه‌ها و رفتارهای جامعه سازگاری کمتری داشته باشد. این افراد اغلب به عنوان پیروانی مستقل و خودکفا دیده می‌شوند که به جست‌وجوی حقیقت خود می‌پردازند (De Mille, 1980).

نتیجه‌گیری

عرفان مولوی و کاستاندا هر دو می‌کوشند راهی برای رسیدن به آگاهی عالی و تحقق کامل انسانی ارائه دهند، اما مسیرهای آنها بسیار متفاوت است. عرفان مولوی بر عشق الهی، تقوا و ریاضت‌های روحی تأکید دارد و بیشتر به دنبال تربیت اخلاقی و معنوی انسان‌هاست. درمقابل عرفان کاستاندا بر تجربه‌های ذهنی، شمنیزم و دست‌یابی به آگاهی‌های فراطبیعی متمرکز است و بیشتر به جست‌وجوی شناخت فردی و قدرت‌های نهفته در انسان توجه دارد. نقش و موقعیت انسان آرمانی در عرفان مولوی و کاستاندا نمایان‌گر اختلافات بنیادی و اساسی بین این دو نظام عرفانی است. انسان آرمانی مولوی بیشتر به سمت وصول به خداوند و اتحاد با حقیقت الهی تمایل دارد و به عنوان نماد اخلاقی و معنوی در جامعه شناخته می‌شود. درمقابل انسان آرمانی کاستاندا به دنبال کشف و تجربه واقعیت‌های فراطبیعی است و بیشتر به عنوان جست‌وجوگر مستقل و محقق تجربه‌های جدید شناخته می‌شود. هر دوی این انسان‌ها نقش‌های منحصر به فرد و تاثیرگذار خود را در چارچوب‌های مشخص عرفانی خود ایفا می‌کنند و به طور کلی هر دو به دنبال تعالی روحی و شناخت عمیق‌تری از خود و جهان هستند؛ اما این کجا و آن کجا. انسان آرمانی در عرفان مولوی کیمیای کمیابی است که واسطه حق و خلق است؛ مظهر تام حق، دارای قلب وسیع، سخاوت‌مند، عاقبت‌اندیش، برخوردار از ظرفیت پذیرش اسرار نهان، عشق به حق، محرم اسرار و فارغ از تعلقات دنیوی است؛ اما انسان آرمانی در عرفان کاستاندا عقل‌ستیز، جنگجو، بدون تعبد از فرامین خدا و رسولان الهی، طبیعت‌گرا و دارای مشخصه‌های سرخ‌پوستی است که خودکامگی، اتحاد با روح جهان، پوچ‌انگاری و... از مهم‌ترین شاخصه‌های آن به شمار می‌رود.

منابع

۱. پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۰). عرفان و هنر در مثنوی مولوی. تهران: نشر نی.
۲. کاستاندا، کارلوس (۱۳۷۴). آتش درون. ترجمه صالحی ادیب، تهران: نشر شبابویز.
۳. کاستاندا، کارلوس (۱۳۷۷). حرکات جادویی. ترجمه مهدی کندری، تهران: نشر میترا.
۴. کاستاندا، کارلوس (۱۳۷۸). سفر جادویی با کارلوس کاستاندا. ترجمه مهدی کندری، تهران: نشر میترا.
۵. کاستاندا، کارلوس (۱۳۸۱). سفر به دگر سو. ترجمه دل آرا قهرمان، تهران: نشر میترا.
۶. کاستاندا، کارلوس (۱۳۸۲). حقیقتی دیگر. ترجمه ابراهیم مکلا، تهران: نشر دیدار.
۷. کاستاندا، کارلوس (۱۳۸۷). چرخ زمان. ترجمه مهران کندری، تهران: نشر میترا.
۸. کاستاندا، کارلوس (۱۹۶۸). آموزش های دون خوان. نیویورک: سیمون اند شوستر.
۹. واکمن، دیوید (۱۹۹۸). یادداشت های دون خوان. ترجمه مینو مشیری، تهران: نشر نی.
۱۰. عبداللهی، محمد اسماعیل (۱۴۰۳). مجله علمی مطالعات عرفانی، بررسی نقش معنویت اسلامی در دستیابی به آرامش پایدار: مطالعه ای بر دعای ابوحمزه ثمالی از امام سجاد (ع). شماره ۳۹، ص ۲۹۵-۳۲۸.
۱۱. عبداللهی، محمد اسماعیل (۱۴۰۳). مجله علمی پژوهشنامه کلام تطبیقی شیعه، فراتحلیل سرشت انسان از رهگذر مقایسه تطبیقی انگاره های حکمی در اندیشه علامه طباطبایی و آگوستین، شماره ۸، ص ۳۲۵-۳۶۰.
۱۲. عبداللهی، محمد اسماعیل (۱۴۰۴). مجله علمی پژوهش های اعتقادی کلامی، جستاری در حقیقت بداء و ارتباط آن با قضا و قدر الهی از نگاه فرق اسلامی. شماره ۵۷، ص ۱۵۱-۱۷۰.
13. Arberry, A. J. (1961). *Mystical Poems of Rumi*. University of Chicago Press.
14. Arberry, A. J. (1961). *Mystical Poems of Rumi*. University of Chicago Press.
15. Castaneda, C. (1968). *The Teachings of Don Juan: A Yaqui Way of Knowledge*. University of California Press.
16. Castaneda, C. (1968). *The Teachings of Don Juan: A Yaqui Way of Knowledge*. University of California Press.

تحلیل مقایسه‌ای مختصات انسان آرمانی در عرفان جلال‌الدین بلخی و آراناکاستانیدا

17. Castaneda, C. (1972). Journey to Ixtlan: The Lessons of Don Juan. Simon and Schuster.
18. Castaneda, C. (1993). The Teachings of Don Juan: A Yaqui Way of Knowledge. New York: Washington Square Press.
19. Castaneda, C. (1998). The Active Side of Infinity. HarperCollins Publishers Inc.
20. Castaneda, C. (1998). The Active Side of Infinity. HarperCollins Publishers Inc.
21. Castaneda, C. (1998). The Art of Dreaming. New York: HarperCollins.
22. Castaneda, C. (2002). The Wheel of Time: The Shamans of Mexico. New York: Penguin Books.
23. Chittick, W. C. (1983). The Sufi Path of Love: The Spiritual Teachings of Rumi. State University of New York Press.
24. Chittick, W. C. (1983). The Sufi Path of Love: The Spiritual Teachings of Rumi. State University of New York Press.
25. De Mille, R. (1980). Castaneda's Journey: The Power and the Allegory. Capra Press.
26. De Mille, R. (1980). Castaneda's Journey: The Power and the Allegory. Capra Press.
27. Lewis, F. D. (2000). Rumi: Past and Present, East and West. Oneworld Publications.
28. Lewis, F. D. (2000). Rumi: Past and Present, East and West. Oneworld Publications.
29. Rumi, J. (2002). The Mathnawi of Jalaluddin Rumi. Tr. by R. A. Nicholson. Vols. 1-6, Gibb Memorial Trust.
30. Schimmel, A. (1975). Mystical Dimensions of Islam. University of North Carolina Press.
31. Schimmel, A. (1975). Mystical Dimensions of Islam. University of North Carolina Press.